

## و عظ اخلاقی یا مبارزه سیاسی ؟ کدام یک ؟

سختگیری و تعصب خامی است  
تا جنینی کار خون اشامی است  
مولانا

یکی از دوستان بسیار بسیار ارجمند و گرامی ام به نشستی مرا دعوت کرد. جمع کثیری از دیموکرات ها که همه نخبه های جامعه معلوم می شدند و همه از نبود و کمبود تشکیلات دموکراتیک و حرکت های پویا و پایدار در این راه شکوه و شکایت داشتند.

در میان سخنرانان یکی هم حرف های از جامعه باز و دیموکراتیک داشت. اگر اشتباه نکرده باشم همین جامعه باز را ایده ال خود تلقی میکرد. در این ایده ال البته با کمی احتیاط منم شریکم. این اصطلاح " جامعه باز " اسم کتاب متفکر بزرگ معاصر آقای کارل پوپر میباشد. عنوان کامل کتاب نامبرده این است " جامعه باز و دشمنانش " این جامعه باز را پوپر در یک انتقاد رادیکال و متهورانه بدون هیچگونه رعایتی از " دشمنان همین جامعه باز " مشخص می سازد.

کارل پوپر کتابی بدین روش نمی نویسد که در آغاز تعریف " جامعه باز " را بکند و سپس بر پایه همین تعریف استنتاجات منتطقی انرا بیرون بکشد. بلکه جلد اول تقریباً همه اش هجومی بیسابقه در تاریخ افکار سیاسی و فلسفی به افلاطون و افکارش میباشد. افلاطون را دشمن درجه اول " جامعه باز " قرار میدهد و با انتقاد دقیق از افکار فلسفی و اجتماعی او افلاطون را که از پدران تفکر سیاسی اروپاست رسوا می سازد.

جلد دوم کتاب " جامعه باز و دشمنانش " انتقاد از مارکس و هگل است. مگر پوپر متفکری نیست که از علوم طبیعی مایه گرفته است و تفکراتش بیشتر متوجه فلسفه و علوم است؟ پس چرا برای معین ساختن ماهیت جامعه باز سراسر تفکرش را به مشخص کردن ماهیت تفکرات دشمنان جامعه باز گماشته است؟

اگر او کتابش را با تعریفی از جامعه باز می گشود و با روشی علمی یا فلسفی می کوشید این تعریف را بدون توجه به دشمنان جامعه باز بگستراند، آیا چنین تأثیری در در جامعه دیموکرات غرب کرده بود؟ پوپر، با تعیین هویت و مشخصات دشمنان جمعه باز، هویت و مشخصات جامعه باز را گام به گام روشن می سازد. با مشخص ساختن حدود و سرحدات جامعه باز از طریق نقد دشمنانش، کیفیت یا محدوده جامعه باز را نشان میدهد. مسأله او همان مسأله امروز ماست.

مسأله ما در جامعه ما، جامعه آفت زده افغانستان، دیگر تعریف دیموکراسی یا جمهوری نیست. (بگذریم از این که در همان جلسه از یکی از رهروان راه دیموکراسی شنیدم که عنقریب حزب جمهوری خواهان) ایجاد و به کارش می پردازد.

امروزه همه دیموکرات هستند. حتا همه دشمنان دیموکراسی و جمهوری، دیموکرات و جمهوری خواه هستند. حزب هیتلر، ناسونال سوسیالیسم خوانده میشد یعنی سوسیالیسم ملی.

رژیم اسلامی ایران و جمهوری اسلامی پاکستان در نظام نظامی گری اش خود را جمهوری می خوانند... مسأله اساسی امروز ما نشان دادن هویت دیموکراسی و جمهوری در میان شبه دیموکراسی ها و شبه جمهوری ها است که خویشتن را بهترین دیموکراسی ها جمهوری ها می خوانند. امروز تعیین دشمنان دیموکراسی، مشکل است چون همه دشمنان آن، دیموکراتهای دو آتش شده اند. همه مستبدین، جمهوری خواهان راستین شده اند. با چنین شناختی است که ما خواهیم توانست جمهوری و دیموکراسی یا جامعه باز را بسازیم. نه تنها پوپر، بل مارکس نیز به همین روش رفتار می کند. سراسر کتاب سرمایه اش (کاپیتال) چیزی جز انتقاد بر جامعه بورژوازی نیست.

آن چه مارکس در باره کمونیسم و سوسیالیسم می گوید همه اش در متن این انتقاد است.

آیا چنین کاری به کارل پوپر و مارکس حلال است و به دیموکراتهای ما و سایرین حرام است؟ حالا که دیموکراتهای ما، دیموکراسی و حقوق بشر و جامعه باز حاکمیت ملی می خواهند، پس باید دشمنانش را در محوطه تاریخی خود بشناسند و بنامند.

اگر دشمنانش را نشناسند و افکارشان را نقد نکنند، پس می خواهند با کی مبارزه کنند؟

ما جامعه افغانستان را داریم با تاریخش. آنچه در این جامعه تا به حال بزرگترین سد دیموکراسی و حقوق بشر و جامعه باز و حاکمیت ملی بوده است، چیست؟

تا دیموکرات های ما این را از لحاظ نقد مفاهیم اجتماعی و سیاسی و فلسفی و حقوقی مشخص نکرده باشند، اصلا هنوز معنای دیموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت ملی و جامعه باز را تجربه نکرده اند و نفهمیده اند.

مفاهیم دیموکراسی و حقوق بشر و حاکمیت ملی و جامعه باز، وقتی کلیات میان خالی نمی ماند که ما آنها را در مقابل قوایی که مانع از رشد و پیدایش آن هستند، در جامعه خود معین سازیم.

و گرنه با قرض گرفتن مفاهیم دیموکراسی و حقوق بشر و جامعه باز از اروپا و آمریکا و تکرار آن در چهار چوبه افغانستان، جز قالبی میان خالی در دست نداریم و خود را با اسکلیتی خشکیده از دیموکراسی و جامعه باز و غیره دلخوش می کنیم.

سوالی که از دیموکراتها و روشنفکرهای آزاد افغانستان می توان کرد این است که آیا دیموکراسی، حقوق بشر، و حاکمیت ملی ما بر پایه تفاهم می تواند بنا شود و وحدت؟

دشمنان جامعه تفاهمی در این اواخر علیرغم ماهیت شان، نعره تفاهم سر می دهند و دم از تفاهم ملی می زنند.

فکر می کنم علت این است که در چند مقاله منتشر شده به طور گسترده گفته شده بود که چه نوع عقاید و افکاری بر ضد جامعه تفاهمی هستند. دشمنانش معلوم ساخته شده بود.

مسئله دیگر، آیا اصطلاح جامعه باز پوپر، کافی است؟ چون ماهیت جریانی که باز بودن را مشخص می سازد را نشان نمی دهد. بالطبع از لحاظ مفهوم، یک مقدار مبهم است.

جوانان و روشنفکران ما و انسان های آزاد افغان که از لحاظ علمی و تحقیقاتی امکان آن را دارند، همت بکنند و بگویند که دشمنان واقعی دیموکراسی، حقوق بشر، استقلال و حاکمیت افغانستان و جامعه باز چی افکار و چه ایدولوژیهای هستند.

کارل پوپر این کتاب را در بحبوحه اوگیری جنبش های فاشیستی، نازیسم و بلشویسم، علیه همین جریانات نوشت، ولی هیتلر و موسولینی و استالین را به عنوان دشمنان اصیل جامعه باز، مورد حمله و انتقاد قرار نداد، بلکه او به عنوان دشمنان اصلی جامعه باز، افلاطون، هیگل و مارکس را نام برد.

نمی دانم دیموکراتهای ما کی ها را در خور آن می شمارند؟ و کی ها را دشمنان اصیل جامعه تفاهمی می خوانند؟

## حرف آخر

در کتابهای راجع به عصر روشنگری در اروپا، این دوره را بسیاری از نویسنده گان، عصر شرکت نوین می نامند. چون جامعه کثرتی (پلورالیست) چیزی جز دفاع و ایمان به اصل شرکت نیست.